



ویژه نامه سعید سلطانیور

۶♦♦♦-۳



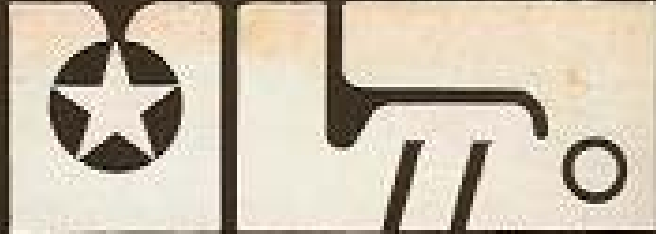
زندگینامه ، نوشته ها ، اشعار ، عکسها

با آثاری از : اسماعیل خوئی ، مسعود نقره کار ، ناصر پاکدامن ، فریدون تنکابنی ، سرور علی محمدی ، حمزه فراهنی ، م. ایل بیگی و ...
به نقل از کتاب ها ، نشریات و تارنماهای : « ایرانشهر » ، « آرش » ،
« جهان » ، « عصر عمل » ، « تاریخ جنبش روشنفکری ایران » ،
« رهائی » ، « جمهوری شورائی » ، « بی بی سی » و ...

با صفحه آرایی دوباره ، تعویض قلم ها و افزودن عکسها در لابلای مطالب



سال دوم
ار دیبهشت - خرداد ۱۳۶۳
شماره ۱۱
مه
ژوئن ۱۹۸۳



دفتر: دانشگاه تهران، خیابان خواجه نصیر، تهران، ایران

نگارستان

نگار ویران کند

دانش را

دانشگاه را

طلبك مقاومت

ناروی از نجات را

فرهنگی

xalvat.com





xalvat.com

بمکت است خون من، در دست کارگر
داس است خون من، در دست بوگر



سائروز شهادت فدائی خلق رفیق سعید سلطانپور

استقامت و پیام زمین سپیده ی انقلاب خلق .
و این پیام خط سرخ است که استوار و چشمتراز
در همه نوشته های سعید درخشش و فروزش دارد .
زیبایی هنر سعید به شعر و نثرشانه نبیسی
محدود نمی شود . انتقاد آودنگاه دیگری است که
سعید با سلاح کاری اندیشه و قلم در آن جالتی
می کند و در این زمینه نیز چندین زمینه های دیگر تازی
می کند کارستان . سعید در کتاب متری از اندیشه
نوی از هنر دستگاههای سیرش و طویل فرهنگ و
ثبوتین و برنامه های گدایی جشن عمر را به
معاکه می کشد . و عملگردها در پی و غد فرهنگس
آنها را از زوایای کزناگون به معرض نمایش می گذارد .
و نشان می دهد که :

* دشمن طبقاتی با حسابگری و طرح ریزی های لازم
... شیوه ی تفکرات خرافاتی و کهنه ی دورانهای
گذشته را که ریشه هایی شیر در آسمان و مقدرات
دارد و به نتیجه تمام ، صاحب معیشت و روان مردم
می بردارد و همواره تحمل امروز را بر پایه نقد بر
مکتب میسازد ، ترویج می کند و میسازد و به چاپ و
نشر آثاری چنین که در آن به تبارش تنیات و تصورات
عقب مانده ی مردم درباره ی آسمان و زمین و زندگی
رهایت شده است در گدایی زمینها از مانی دینی
گرفته تا مسایل علمی دست می زند ...
در همین کتاب رفیق سعید هنرمندان چون و
بزدلی را که در دستگاههای دولتی به قلم فروشی و

بگذار تا ستاره شریک و
دیوانه وار بگذرد از کبکشان خون .
خون شعله و شود .
بگذار باغ خون و
برخاک تیرباران ،
پریر شود .
بگذار بندر میور
چون جنگی برود در آفتاب خون
فرمانگر شود
این بذرها به خاک نمی ماند
از طب خاک می شکند چون برق
روی فلات می گذرد چون رعد و
خون است و
ماندگار است !

زندگی نامه ی رفیق سعید بی گمان کارنامه ی زندگی
و ایستادگی انسان اندیشه دینی است از دوستان کار
و احساس و مبارزه . " صدای ناسیرا پیش " را از
" کشتارگاه " می شنوم که بردار کردن " حمله " را به
برخاستی توفنده فریاد برداشته است و " آوازه های
بند "ش سخن از اندیشه و نثری از هنر " ... را
عرضه میکند .
اندیشه ی سیالش تاریخخانه ی تاریخ را می شکاند
و پرده های کهن را پارنگهای زنده ی امروز آشنا
می کند . رفیق بیاس روشن دارد بنای بی روانی
آب و به سادگی نوازش آفتاب : پیام امید و پیام

... سعید سلطانپور از اهل طباطبائی است
صدای حشمت من و تنگ دیگری دارد
صدای حشمت من سرخ و سبز و طوفانی است
صدای حشمت من آن عذاب را ماند
که روی قلعه سبکتر بدان می گوید
و سوره های نغمه تریا می آید
روی مدار آینه و انقلاب می چرخد ...

صدای سعید صدای تند و طربانی انقلاب بود .
صدای شکنج زنجیرها و صدای حرکت و حرکت
موج . صدای سعید فردا را نیند می داد . فردای
لبخند و فردای امید و آزادی را . سبب خود بیسرای
فردا نیست ، برای فردا رژیم بد و سرانجام برای فردا ،
هستی سرخ خود را جانانه ایثار کرد .
زندگی سعید آمیزه ای است از مبارزه و مقاومت
در دو سنگر : دو سنگر زندگی و دو سنگر هنر .
اما سعید روند زندگی را چنان با هنر مبارزه و هنر
مقاومت پیوند داده است که تا کجیت هنر او از زندگی
او امکان ناپذیر است . زیرا که بزرگترین هنر سعید
زندگی تپنده و انقلابی است که سنا سهوار در
سروده هایش بی خورشید و در هنرش انعکاس دارد :
آرام ... آی ... مادرم آرام
بگذار تا سپیده برآید
بگذار با سپیده بپندند
بگذار تا برآید قاتلش .
بست مرا به تیر .



سعید سلطانپور

مردی ششغال دارند به یادش اند و سخاوتمند بود .
شبهه سعید نداشت . هنوز بر تیره میراث دار ششگی و
فرخی و گمشوخی و صمد در سال ۱۳۱۶ در خانواده
آن کارگری متولد شد . پس از پایان دوره دبیرستان
در دبستانها به تدریس پرداخت . تدریس در مدرسه
بنتوب شهر تهران او را از زبانشیا زندگی کارگران و
زحمتکشان آشنا کرد . چند روزی نگذشت که اندامهای
استخوانی و چشمهای فرورفته استوار فقر فرزندگی
انگیزی سعید در خنک آثار هنری اش کردید .

شناخت سعید از درد های اجتماع در چارچوب
سه و - و غصه های کوچک و بزرگ فرزندان کارگران و
زحمتکشان محدود تمدن . برای او درسه آیینی کوچک
بود که تنها جنس از سائب اجتماعی را در خود متعین
می کرد . سعید برای شناخت بیشتر درد های درون
آنها به درون جامعه رفت . در با مردم زیست . برای
مردم زیست . از مردم الهام گرفت و سرانجام بسا
شهادت الهام بخش مردم شد .

سعید هر جا که رفت آنجا را به میدان مبارزه بر
غده نظام اجتماعی بدل کرد . چه در زمان پهلوی و
پس در روزگار حکومت اسلا و . او در انتخاب
مردمگیان که به شهادت و شکر خاستن آنها به از
مدرسه های به تدریس میگزیند و با شرف از مبارزه
سخن گفت و بسیاری از آمریکائیان را در مبارزه
آزادیت . در مراسم تعیین بسازهی تختی شهیدان
اماری سرپرستی ساواک را ننگه را به شبح گرفت
و به بسجی انگارانه پرداخت . در شبهای شمر
سال چهارم هفت و در سطرهای خفتن و سانسور
دلیر و استوار با خواندن اشعار سزای دربار
آن و غارت امیرانیم شمر خنکی مبارزاتی او در
سویزدان جوان برانگیخت و فدای تازه ای در چشم
آنداز شمر مبارز ایران گشود :

" ایران من
ایران ایله بهای فراموش
مغشوب
خاموش
شیرگشته خنک به عزای آسیا ."
نمایشنامه "آمریکائیان" را در سال ۱۳۴۹ به صحنه
برد و در همان سال کتاب "تری از هنر نوی از اندیشه
و آینه های تجدید چاپ کرد و دوباره به زندان رفت .
او در دادگاه ، پرخاشگر و روز شده دادگتران را به
مخاکمه کردید . پس از رهائی از زندان بلا فاصله نمایش
نامه "چهره های سیون مانتر" را به صحنه آورد و تاج
گذاری و دادگاههای شادانه را با تباری انقلابی و
سرموندا به اعتراض و سخرو گرفت . و باز به زندان
رفت . چهل روز در کمیته در سلولی مقابل اتاق شکنجه

و سلولهای قتل شده بسر برد . شکنجه دید و شکنجه شد .
اما سرانجام به دلیل بازتاب گسترده دستگیری اش
رژیم ناچار آزادی کرد . در سال ۵۳ به جرم سرودن
اشعار "آوازه های بند" مجدداً دستگیر شد . هفت ماه
شکنجه های اقراری و انتقادی و جبرهای امتداد رفیق را به
سازمان چریکهای فدایی خلق استوارتر کرد . بیست و یک
راه زحمتکشان و آلمان سرخ کارگران استوارتر کرد . بیست و یک
بهای ریش ریش ، پاهای تاول زده ، با زخمهای به استخوان
رسیده از خلق سخن گفت و سرانجام بدون هیچ درمان
به کمیته بازگردانده شد و باز شکنجه دید و سه سال
در زندانهای قسرو این آرنانه های کارگران و زحمتکشان
را در نوشته هایش فریاد کرد . در بیست و دوم تیر
ماه سال ۵۷ رفیق سعید از زندان آزاد شد و بی درنگ
خود را به نقای پر تیش مبارزه افکند . ابتدا نامه

اعتراض آمیز کانون نویسندگان را امضا کرد سپس در
شبهای شعر کانون نویسندگان در برابر جمعیت فریاد
برگشید که زندانی سیاسی آزاد باید گردید . و آنگاه با
شهرهایش از انقلاب نزدیک سخن گفت و از اتحاد
طبیبی کارگر از حزب آزادیپیدان و آریازمان . رفیق
سعید پس از جندی برای درمان راهی اروپا شد .
سیزده ماه در شهرهای عدوی اروپا با میتینگ های
پوشو و کنفرانس های ملیونان و صاحبهای تلویزیون
به افشای رژیم و گزارش جنبش پرشکوه خلق و نقش سازمان
چریکهای فدایی خلق در جنبش پرداخت .

زندگی سراسر شور و مبارزه رفیق با بازگشت به ایران
پیش از پیش در خدمت جنبش انقلابی قرار گرفت . سعید
پس از قیام ناگه منند محیار آقا کارگر ایران نامیوال " و
" هرک بر ابریا لیس" را بروی صحنه آورد . در این
نمایشها رفیق سعید هنر نمایش را چنان با مبارزه
طبیبی در آمیخت که آند آن در تاریخ آثار ایران
سابقه نداشته است .

در سراسر زندگی انقلابی خود ، رفیق سعید روحی دلیر
و روزنده در نگاری مداوم بود . او که جز به آگاهانیدن
توده های جز به پیروزی انقلاب توده ها نمی اندیشید ،
هرگز با سازش طلبان و کزتنش در برابر ارباب قدرت و
خیانت به تود: نما روی عشق نشان نمی داد . در پرتو
عشق به تودها و ایمان به خورشید انقلاب توده ها
بود که از هنگام برز نخستین آثار سازش طلبان و خیانت
پیشگی اکثریت در برابر مشی سیاست آنان ایستاد و
با تمام توان و روزندگی خود برای وسرا کردن آن گرتشید
رفیق سعید چنین دریا پرشور و خستگی ناپذیر بود
و در جبهه ای به کسب پیروزی انقلاب خلق با دشمنان آشکار
و نهان انقلاب مبارزه میکرد . صلاح اصلی او در این
نیرو هنر و اندیشه اش بود . شعورش گرم و کیرا آینه های
از عشق و انقلاب بود . مانند زندگی اش .

رفیق سعید به عنوان نویسنده شاعر و کارگردان عضو
کانون نویسندگان ایران بود . و به خاطر ارزش کار
هنری و آزادیخواهی اش سال ۱۳۵۹ به

عضویت هیات دبیران کانون نویسندگان برگزیده شد
و در سال ۶۰ نیز با آنکه در بازداشت دوخیمان
رژیم جمهوری اسلامی بود بار دیگر به سمت مجلس
انتخاب شد .

رفیق سعید دلیر و روزنده بود زیرا که از تبار
خلق برخاسته بود . از با آن که از دشتی و
چنانکاری و سفاقت رژیم آگاه بود اشتاد داشت که
با فعالیتهای خلقی بهتر میتوان در خدمت سازمان
چریکهای فدایی خلق و انقلاب قرار گیرد . او با
پشتوانی ایمان به توده ها به استقبال خطر ها
من رفت و از همین رو نا لحظان بازداشت در جشن
عروسی خود که به عروسی خون بدل شد زندگی
خلق داشت .

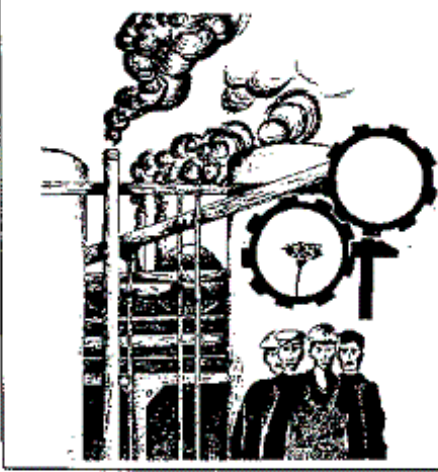
آخرین روز بهار روز ریختن عطر خون سعید
بر خاک و شرف بود . خون سعید با خون فدائیان
روزندگان دیگر خلق با خون روزنه با خون بهرنگ
و با خون شمر و کوه رقی و لوزه بر ارکان خسروان
بود و با خون تویاج در هم آمیخت و آماج
سینهی دشمن گشت .

دلیری سعید ، عشق انقلابی و شاعرانه ای او به
توده ها شعلی در راه انقلاب و آزادی است . خون
سعید چون آوازه های بندش انگیزی روز آوری نیرو
هایی است که استوارتر و نرفته تر از پیش در
راه روشن فردا کلام می زند .

رفیق سعید در سنگ سرخ سازمان چریکهای
فدایی خلق ایران روزنده و پرشور و تزلزل ناپذیر بود
که با عشق عمیق به طبیبی کارگر و عدوی زحمتکشان
بطور خستگی ناپذیر و بیگور برای آگاهی و بسج توده ها
در جهت پیروزی نهایی تاجان جنگید . امروز خون
سعید چون پتکی در دست کارگر و چون داسی در
دست بزرگ و چون شعلی در دست روشنفکران
جامعه است .

تا من جاودان و رزمی پایدار با!

* کلمات داخل گیومه نام کتابهای رفیق سعید است





اتحاد
مبارزه، پیروزی



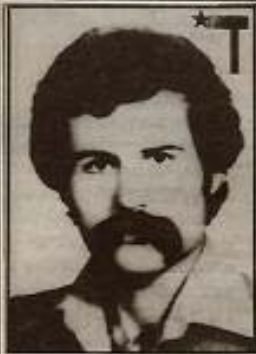
تابود بان امپریالیسم جهانی
بزرگدگی امپریالیسم آمریکا
و پایگاه داخلی

نشریه دانشجویان جوان در تهران، فصلی خلق برای خلق ایران، فروردین و شهریور

صفحه ۲۲

شماره ۱۷
۱۳۶۱

سال اول - شماره ۶



فدایی شهید رفیق شهرام میرانسی

جنبش دانشجویی خارج از کشور دو من شهید خود را به پیشگاه خلقهای ایران تقدیم کرد

امپریالیسم جهانی، امپریالیسم جهانی، جنبش دانشجویی خارج از کشور، جنبش دانشجویی خارج از کشور، جنبش دانشجویی خارج از کشور... (The text continues with a detailed account of the student movement and the martyr's sacrifice.)

ما ایران رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور را می بینیم. دیگر نمی بینیم. می بینیم که این رژیم با این نظام ها اینها را می بینیم... (The text discusses the political situation and the role of the student movement.)

دیدگاهها:
- بصاحبه ای با
- دبیرکل حزب دمکرات کردستان ؟
- یک سوال از مجاهدین خلق

در این شماره:
- اخبار جنبش دانشجویی
- تهران
- امپراتوریهای...
- استبداد حکومت نظامی خارجی
- سداکملت حتی خلق

**ویژه نامه سالروز شهادت
شهانی، گلچین رفیق سعید سلطانپور**
... (The text is a collection of articles and tributes related to the martyr's death.)

گزارشاتی از ایران
- یک سند ششگ از وزارت امور خارجه

**ویژه فلسطین و لبنان
منتشر شد**

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی. برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق

شنبه ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۲
سال اول شماره ۶ صفحه ۱۲

نشریه دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در اروپا و آمریکا



بی وطن و همه طاقت و جوارش خلق است
خدای خلاق .

با شوق حماسه سپاهک ، ایران دین "میسزادان"
انقلابهای مغلوب "شاهد شهر ستاره" فدایی "است
و سعید در بزرگو رهنمودهای سازمان به شمره مقاومت
به شعر شعبد رنگی تاز" بده و مجموعه شعرهای
"آوازه های بند فلاستوست جنگلی ست که در آن
خون های جوان و خشمگین و شجاعانه در برابر ضد
خلق می ایستند . کلام سعید در این مجموعه و
رنگ خون و فریاد دارد . سعید از تنگنه ها ، از
ندان و بیوان همدست میکند ، از مصداقی و از ژرفانی
سخن می راند و سعید از "آوازه های بند" به بندهای
"اوین و شکنجه گاههای کیمه یا می گذارد :

دست جلادان :

" افتاده مرد خسته و خونالود

آند دیده از زلف پایش

آرام می تراود در بر کهای زخم

چون قطره های آتش

خوب از جدار تخته رگهایش

شلاقهای سم

روی خار خون

بسیار کشته است و شکنجه ست

روی خار دیگره

و آتش

و شامر خلق میکند : نه! لک و یازدهمی کتکسته

ای شاعر جوان

داهاد عروس خونین دل ایران
ترا خلق به عقد جاودانه عشق خود در آورده است
و انگشتریت را بر دستهای زمین نشانده است

مردمن مردم "را به صحنه برد و روزی به پیشبرد
مراحم تشییع جنازه نشتر کریمه سر نو دهد و بلکه
فریاد میزند و شعرش را در کوفه و بازارها در مردم
می آویزد و با خون ریخته شده ی خلسه و سر
سحرگامان خونین ، کلامش را تلپهر می کند ، میفیل
میدهد . این سبب انعام از آهنگی خشمگین بخسود
می تیرند و اگر تا در روز می شود :

" این بی دیار و پلار

به بیدارخانه کیست ؟

این بی نشانه کیست ؟

این مرد ووشائی

این مرد داکتر

این پهلوان زده ی

امروز برای خون پروران سپاهک نمره میزند :

زنده باد جدای زستان چهل و نه

بوینده باد آن دست

که تفنگ روی کتاب نهاد

در شیهای شعر سال ۷۷ ، از ایران غارت شده سخن
میثید و روزی بعد با انبوهی از "مرد و اندم آتشپس
در میان اعتصاب "دار" دوباره و تر خلع حرکت می کنند و
پیروزی اعتصاب "انبوسرانی" نقطه عطفی ست برایش
و روزی بعد نمایشنامه "بازگاران" را به صحنه می برد
نتیجه اش : توقیف نمایشنامه و دستبند و بازگرداندنش
است . به راهی زندان میشود و میورد که منزلگاه
فرار و فرود آید . را بشناسد . سعید جوان کوه لک
به نام و نشان در روز نیست و کلامش ، حرکتش و شاعریتش
در قلب خفقان آنروزها ، جای خاصی به خود گرفته و بسا
زندانی شدنش ، موج اعتراضات و دامن می گیرد . پس
از سه ماه سعید از زندان کوچک به زندان بزرگ پسا
می گذارد و نموی از هنر و نموی از اندیشه "را منتشر
می کند . در این نوشته از تعهد سخن میگوید ، و از
مسئولیت و از تعفن و خجالت ، به جنبه های مطلق
در براری ، به روشن فکران آخته و خود فریبته می تازد
می کجوشان .

و یاز سال و سعید در زندان است ، پس از
آزادی ، نمایشنامه "چهره های سیون ماشاوار" را
به صحنه می برد . نمایشنامه سراسر اعتراضی است بر
علیه پیدار گاههای نظام ، جشن های تاجگذاری آن

سعید کیست ؟
اگر عروس خون ، اگر خیزه اثر وطن بپرسید
سعید کیست ؟
در خون است و بگو در دست مومین زمان می بسوزد
توری سفید عروسی را .
به وطن بگو ، همان های تیرس در دهه که گوشه
نزد شقایقها در کوفه باغهای شمال ، بریز خواهند
بود . بگو که سعید در ماوند است ، جنگل خون میزبانگ
است و راه خیزه پید است ، و طای از چشم کسی
سحرگامی .

سعید کیست ؟
در لایله "ارغی باد باغجان و خلیله های در دستبندی
سعید نیاز و سعید را در جنگ عظیم انقلابی باید
دست و سعید و سعید ها را باید در دست
تهدیدستان ، در اعتصابات "کار" و "دانش" در میان
دست ی "مبارک" کارگر ایران نامی دل "ها بایست
گشت و سعید را در زندانها و تنگنه گاهها بایست
گشت و سعید را باید در کلامش که در روزهای تاریخ ،
بیرون "انقلابی" خلاص است ، باید دست و سعید را
در میان "تجی از هنر و نموی از اندیشه" باید دست .

سعید کیست ؟
"فرزند رنی و دانش است . از بدی
کارگر و مادری آموزگار . سعید دور از دست مادرش
می تیرد و پشت را از دست می برد و در و درم را در
میان کوفه و بازار ، از میان خورشید خراکی بیرون
از پینه های درستان "کار" می گیرد .

سعید "جوان" ، آموزگار است و ولی تحریر کسب
کلاسهای مردم ، کلاسهای درمتر کوفه و پانچسای
انقلاب هستند . و سعید در اعتصاب "دانش" از
مدرسه ای به مدرسه دیگر می رود ، سخن میگوید و
دیگران را به اعتصاب فرا میخواند .

سعید در انبوه اعتصاب "دانش" چون آتش فشان
میگردد و آتش به پا میکند ، و در مقابل چشماتش
"تانشلی" چون کبوتری خونین به خاک می لنگسد و
و یوز باسداران شقاوتش را می بیند و توتنه تیرس
بدوش میسوزد که زندگی در آن لود کارگر و بزرگس را
فریاد کند ، سعید عصاره ی درد خلق را در میان
کلام می ریزد و شعر را به خدمت می گیرد و تئاتر را



نشریه دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در اروپا و آمریکا

شنبه ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۲
شماره ۶ صفحه ۱۳

میگوید : نه ! بندگان را از هم جدا می کنند ، باز
میگوید : نه ! و این جواب همینگی اوست در مقابل
شد خلق . سعید بعد ها ، لحظه به لحظه ی این
دوران را چون تپیدی از خون لایلی شعر می ریزد
و به حق نام این مجموعه را "ژانر شادمانه" می گذارد .
سعید به درود افتادند به زندان بزرگ ، شب های
شعر را تا تبدیل به تریبون الهی رزم می کند . از
گوزنهای زخمی زندان میگوید ، فریاد میزند : زندانیان
سیما را آزاد کنید . رژیم بود خطاب او نیست .
از خلق میخواهد از خدای "نه نام" اوست ، از خلق که
لاله ان و شاپور اوست .

به از قیام به خارج می رود و طی ۱۳ ماه تمامی
شهرهای بزرگ اروپا را زیر پای می دارد . در سینه
ها و در تشابرها - در چشمان سخنرانی ، در
کنفرانسهای طبیعتی و ... به افتخار و زحمات خود خلق
می پردازد و آنسوی تر در روشن بهار سالها متم
طبیعتی ، انداز خشم و کینه خراب بدنیال دارد که
چون نعره می آید بر زمین شد خالی و قام تکوینند
میرونگه نابودی ست ، استثمار طبقاتی و ملو و رهائی
زحمتکشان را نوبت ندهد . هر آنچه ، هر یک با شتری
میباشد و لانه های دشمن در خشم ، از در میان رفت
نعله ها میوزند ، بهار ترا میزند .

سعید در سوال بعد می نویسد :
"سربین بهار از قیام قرا می رود ، با فرار به
بهار و نیرویی که در راه است ، نیام بهار را نیست
سر می نهد بی آنکه با بهار آزادی زحمتکشان -
دیده ای داشته باشد و بی آنکه شادمانه باشد .
در فنانی تپشی از خشم طبیعتی و سوسن ساز
نسیم رهائی شکفته باشد .

در جریان انقلاب و معارضان اولین بهار
که قرا رسیده ، زحمتکشان بهار را ، بهار آزادی
ورعائی شده اند و با ورود عاقلی آتشین بهار
را نهیت گفتند چنان که کنشی این بهار بهاری
دیگراست . بهاری پشت آئینه نواز و خسون ،
سرساز از لیخت امید و غلبه ندادی . بهاران
بسان کوفه عاقلی همونکه خون انبوه شهیدان ،
بهاری ، به سرگش فروپ سرمایه داری
نابودی شتم و استثمار طبقاتی و خلل و
رهائی زحمتکشان نقش بسته است . اما هنوز
لیخت سرب زحمتکشان گل نینداخته بود که
ساکبان گولهای ضد انقلاب سربزرگ انقلاب
نشست . خنجر به خون کشیده ، شمشیر خلق دلاور

کرد که بر دستانهای انقلاب پای می نشاند
در صفت که هنوز تا بهار آزادی راهی خونین
در پیست است . خلق دلاور کرد سربزرگترین
گهای سرور بسته سرخاک در بهاری فرقه دار
خون ، یکبارجه مبارزه مقاومت شد و در برابر
تساجم ضد انقلاب ایستاد و سران شد تا از
بهاران خونین بگذرد تا بهار آزادی قرا
رسند .

و سعید با بهار به ایران باز میگرد و
ایران یک پارچه شور است و سعید نیز ، تسه
خلق و مغلوب میرو است و تسه سعید ، امیر
شد ها . سعید چون رودخانه ای زلال و نطفه
به در میان خلق می ریزد و با کوچک و بزرگ
در می آمیزد و همراه و همگام با تمامی
در کونهای اجتماع شعر ، نماینده هایش
پالایش می یابند و سعید و عاقلی نویسی یابند
نعره و نماینده هایش در این دوران به
محتواش تازه دست می یابد . قیام خلق و
قدرت خلق ، نامورا از منو توله می کشد
و سعید شگفتا میشود ، چون گل بیجان و کلام
سرایان زنده کسی است ، نسوم مانند گل امیریم
و مانند رود پیوسته و مانند کوه سخت و سعید
در نهر و تاتار ... را ترقی می کند ، سخنرانیهای

خارگیست در چشمان همه خلق سعید تاتار را
تبدیل به خانه کارگران و زحمتکشان می کند
و تاتار را به کوچه و بازار می کشاند ، چهره های
روشنگران انقلابی نماینده های دیروز
محو میشوند ، سرد و کوچه و بازار ، کارگر و
زحمتک . در کارهای جدید تر به حرکت در می آید
در نماینده ، شامه های "عیاش آقا ، کارگر ایران
نامیوتال" و "سرب سرامیرانیم" از زنده گی
و درد کارگر سخن می راند و هنر را چنان با مبارزه
طبقاتی در می آمیزد که گویی نمایندگان در
میتبستگی کارگری حضور دارند .

حضور سعید در همه جا است ، به استروم اشعاب
در سازمان ، با سازشگران ، با خاندانین به
لبند کارگر و آئین در یک جوی می رود . حضور تر ،
کلام ، افشاگر جهلگش ، "نود و نینای" جوان
است ، جو بیرونی عشق می چرخد و با کلام راه
نشان میدهد به رسوا کردن "اکثریت کمیت"
مرکزی "سرمی خیزد . در تهران و در شهرستا
در هر گوشه وطن همراه ساکوبار کلام میگرد و رسوا

می کشد . به یاد "نوساج" دانه های کلا پروا
تازند شعری خونین می نشاند ، در سوک "جهان
با پشک خونین سیر کلمات آهنگین آنگین می کشد
که کلمات در قناب های خود رنگ خون و خشم
بخود می گیرند .

سازمان ، خیزد . ضد انقلاب را می بیند ،
شول آرماتور ، آماده جستن سرک است ،
و سازمان ایستاد . پیشی می کشد و در حبه
با قبول تمامی خطرات به زندگی عاقلی خود
ادامه میدهد ، سعید سرگشته را ، با الهانیت
که برودش می کشد . در شمعان همه جا در ...
کسین او هستند و سعید ایستاد بخوبی میدانند .
میخواهند که سعید را از خلق جدا کنند ، میخواهند
که خورشید را از روز بگیرند و در جشن میرویی
باز دیگر ، ترازوی "عروسی خون" ، لورکا ،
از نوزنده می شود ، در عروسی خون با سداوان
سرمایه ، سعید را میروانند و سعید باز
پای در بند به نایبه گاهها می نشاند
تلاشیک در برابر ، در بهاران ، نظر خون او را
در سحر عاقلی ، درخت بیخود ، شقایقی ، با نا
نجا می آید ، به آند آند به تپ می برد ، به
خنگ می برد ، به رود میخوبد به کوبه ، به

دریا میبوید و در مانند می شود ؛
"آرام آ بی مادم آرام
بگذار با سینه به بند نه
پشت مرا به تیر
بگذار تا بر آید "آتش"
بگذار تا ستاره شلیک
در سوانه وار بگذرد از کشتان خون
هشون نعله ورنود
بگذار باغ خون
سرخاک نصیران
سرمی شود
بگذار بفر "تیر"
چون جنگی میروید در آفتاب خون
فریاد گرسود
این بندرها به خاک نمی مانند
از قلب خاک می شکند چون سرب
روی قیلات می گذرد چون رعد
خون است و مانند گار است .
* * * * *
پو حرم شاه "کار" شماره ۲ ، تحت عنوان "بازمان
به روزی کارگران و زحمتکشان ، بهاران خسته بار"
نوشته رفیق سعید سلطانیور است که مادر اینجا
فقطی از آنرا نقل می کنم .

xalvat.com



با کشورم چه رفته است

شعری از رفیق سلطانیپور (آوازه‌های بنسد)

اچشم ماسدگار ای خشم
خوشبخت انفجارای خشم
تسا جوته‌های مخفی امدام
در جامه های رسمی
آنک
آنک هزار لاشخوار ای خشم
مثل هزار بارهی یسأل افشان
خون شنبه پشته است بر این و بر آن
دیگر بیار

ببرای خشم
ای خشم چون که از آتشستان بار
روی شب تکلف استعمار

☆

اما در پیورد که جبریل ها "او"
با نمبر بیست
از هر طرف فرود می آید
و قلب عاشقان جوان را

با چشم و چنگ و دندان می خایند
و پنجه‌های وحشت پنهان را
با خون این تپله می آلابند
با اینهمه شجاع
با اینهمه تنبیه

با اینهمه زخم
با آتش زنگ
با آتش شام
انبوه باره یونان

انبوه ناگهان
انبوه انتقام نه آید
☆

چشم مهرموردان دیریت
در پرده‌های آتش نشسته ست
دیریت قلب عشق
در کوزه های بد شکسته ست
چندان ز کوزه های آتش خواندیم
گر باره‌های زخم گویسته ست
ای دست انقلاب
مشت درشت مردم
گدشت آفتاب
با کشورم چه رفته ست
☆

تا از قنات خنجره ها
سوخ خشم و خون
روی غروب سوختهی سرگه برگشته :

☆



زندندان اوبسین - ۱۸ فوریه ۱۹۷۷
عکس از روزنامه نگار روزنامه پاریسکی LE SOIR
فرستاده سازمان غروبین المسائل

این نمروی من است
این نمروی من است که روی قنات می پیچد
و خانه های سکوت تا زده ساله را بر آید
و با هزار مشت گران
بر آب های عمان می گوید
این نمروی من است که می ریزد
شاکستر زمان را
از خشم روزگار

بعد از سوه ای
ای آخرین ستاره ای امدامی
☆
ای "خسرو" سوزگه
که بسوزد و لرزه در ارگان خسروان بسودی
من هیچ نیستم
غیر از مسلسلی که در زمینی به انقلاب می گذرد
و خالی و سرخسده و خونالود
در خون توده های جوان می نهد
تا مثل خار سینه تانگ و درشتی
- روئیده بر کرسیه های گسوخ -
آینده را

بماند

در چشم روزگار
بیاد آور شهادت نمروی بندگان خشم
بر ارتش مهاجم این نژاد
این سزار

با کشورم چه رفته است
با کشورم چه رفته است
که زندان ها
از ششم و شقایق سرشارند
و بازمانده گان تنبیه ان
انبوه های سریشان سوگوار
در سوز دله های سوخته
می بارند

با کشورم چه رفته است
با کشورم چه رفته است کگل ها هنوز سوگوارند
با کشورم چه رفته است
☆
با کشورم چه رفته است

منم گفتمه سر از کردیاد ها
در خار زار سادیه می چرخم
تا آتش تپخته به خاکستر
آنگونه سرز نمروی خورشیدهای "تیر"
از قلب خانه های فراموش سوگسده

xalvat.com



در بند

با چشمان غنیمید و سرنگهبانان فریاد میزند گناه:
 "هان باز چه خبر ندید، آب توله نه تن افتاده!"
 سرکار مرادی و دستپاچه جواب میدهد: "خواب مروان
 مادر سعید" باز داره قدری می آید! داره به زنا
 میگه که حقونه... حخته ان دو دقمه و مرد قعه هم
 بی تو بیخه جاوون بهینیم من بهین گفتم، تو مرد سو
 تحریت میانی، حالا بالا پائینوبه قدر کشیده! از
 پاست میله ها و تورپها و ردیو پاسپانم! باز میله ها
 و تورپها! همه لبخندی به گو، و لب می رانیم، باز شو
 مادر، راه دستور، روزن را در میان خود حس می کشم.
 باز تارو به پروپان، دونه جلاان می بید، باز
 دارد فریاد میزند، به زبان و مادران دلگداری
 میدهد و سطران می آید که پتیده ها شناسون،
 توهران و... آه و ناله تکان! و میدانیم که...
 لحظه ای بعد "سعید" خواهد آمد، و ستایش در
 حیب های شلوارز یا زهرخندی در کونهی لبانش، بی
 اعتنا به پاسپانان، و میدانیم که هرچه به او میدهد
 خواهد گفت، مادر! آنسوی میله با خواهد ایستاد،
 لحافهای سوده، چهار چشم و وظیف، و کره وار در هم
 پیچیده و میله ها و تورپها، و دوشمنجونه، در چنین
 مواقعی قلب میشود ستاره ای سخی، مادر که چیزی
 نم، گوید ولی جهانات را می توانی ببینی که میدانند:
 "قیمت برادران تو

آتش قلب تو را روزی تب می گویند

سلول تو را به دور می کشند

زخم تو را به خیابان می برند و خون تو را

روی اغصاب کار و دانش می گردانند."

"سعید" هنوز کلامی نترانه، ولی می توانستی سر

چشمات بخوانی؛

در بیست قلب عشق

در کونته های بند شکسته ست

ای دست انقلاب

مشت در دست مردم

گفتنت آفتاب

با کشور چه رفته ست."

سعید سیگاری روشن می کند، مادر میگوید: جبهه نشو

رتگری از می کنی؟! منتظر جواب نمی ماند و لبخندی

میزند و ادامه می دهد: پرنک دیکای تو بیماطت بید!

نیمه که موهانورنگ سفید زده ای؟ سعید دستش

به موهانش می کشد، باز کونه و کنار شروع به سفید شدن

بقیه در صفحه ۱۵

بقیه از صفحه ۱۴

زده اند، خنده آنان می گوید: مادر، میبوشد های!

خوب نعو، تونی ببینی! این رنگ سفید نیست، رنگ،

سرخه! سرکار مرادی سوز را می خارانند، سخی

می، کبک معنی حمله را بفهمد، مادر سخن میگوید،

سعید، جواب میدهد، به پاهای بچه ها اشاره

می آید، مرادی چشم غره میبورد، سعید سر را تکان

میدهد، ناگهی در جواب مادر: نه میگوید، گاهی

بله، سعید حرف میبزند، مادر گوش می کند، همه

زیاد است، مادر به بچه ها چشم میبوزد، سوز را

برایشان تکان میدهد، می خندد، مادر سعی دارد

تمامی زندگی را در همین چند دقیقه بدهد، سه

یاران ایثار کند، مادر دارد زمان را می فشانود،

عصاره از را، عطرنه را هم جو گلایکیرهای کاشان می

فشانند در فضا، سعید می خندد، دستی به موهانش

می کشد، دستانش را به میله ها کره میزند، چشمان

مادرش به دستان اوست، شاید با خودش میخواند:

"گو بمانیم

این دستها مان را بنتر

ما همانیم

همان رسولان عربان رنج

ما فتح می کنیم."



xalvat.com

خلق به تو سلام میکند

سعید سلطانپور!

سپا چشم و بسیار مستشوی
 فرد فرد میآئیم و جمع میشویم
 سازمان سوسیالیسم و
 ☆
 حسیب می نویسم!
 بنه قلبت کج می کشیم و پیکار در پیکار
 کفن های وحشی
 به شقیقت میزنیم یک انقلاب بی زخم!
 می آیم گلچین های خشمگین که در پیکار
 از قلب مهربانان سوسی یک شاعر جوان

دروازه واژه های سرود های رهائی
 در بند بنده سرود های آتش و خون
 توحشی مانسی در قلب خشن
 گل میدهم در قلب های ما که
 سیاریم بسیار
 از ظهر تا غروب از غروب تا صبح
 به پیماوی بنده بند روح کارگران
 پیشه های دست پرگران
 تباران پیکار سلسله داران
 خشم خشم خشم پیکاران

به یاد فدائی خلق سعید سلطانپور

آن سالها در برج عاج زندگی بودم. "روشنفکر" بودم، از اوضاع ناراضی، اما از نیروی لایزال توده ها - طبقه مشغول به آنگاه - متأثر از افکار رادیکال تر بودم. از آنها بودم در جمع "اشباح" و "هیج ها" و "صفرها" می نالیدم از ناپسا مانپها، اقتصاد و اوضاع سیاسی ایران نیز آگاه بودم و این به زندگی ام بعدی سیاسی نیز میداد. چنین تروایی به ناچار با یک تعداد دروس و دورو بود. از سوی توده مردم را انسانهای جانوری که کجشک و از او کوچکترین دانه به وجد می آید میسرودم و از سوی دیگر به مردم عشق می ورزیدم و همه زندگیم را منسوب آنها و مشکلا نشان میدادم.

در همین اوان - رفیق تزییب ملاقات با رفیق سعید را برایم فراهم آورد - از سعید خواسته بودم تا خیزش را مرا بخواند و راهنمایی کند. من دانستم تامل است. تک و تک اشعارش را خوانده بودم. با این حال هیچ چیز خاری اعداد ما را انتظار نمی کشیدم. با خودم می گفتم که باید مثل همه دیگر کمانه، بماند که علم روزنه ولی از همان نخستین لحظات دیدارمان در واقع آنکه همه ما سیاه غلط بود.

برخورد بسیار گرم و صمیمی بی برابری رخداد. من آنکه تا آنجا رسیده بودم اصل مطلب بود اخت. در انتظار از نوشته هایم - که از آنکه جایز بودم آید که همه را با دقت خوانده است - دیدم از آنکه در نرم بود از - به محتوا می برد اشد. با صراحت سخن می گفت و با قلم باید در مسیر گفتن ها و یاد دادنها گام برداشت. قلم باید بله باشد. بین نویسنده و مردم نه فاصله برای - حد ای آنها. چه سود که با تیرترین قلم دیوار بیسن خود و مردم کشید و آنقدر در این زندان ماند و چون گرم بدو - خود جمله نیده نایا همه بیگانه شد و نه حسرت توده ها را فهمید و نه درد شان را احساس کرد؟ آیا پیشتر نیست بجای این بودن هم سر به راه کشیده هیچ - در هیچ تاریکی که کسی را برای "زندگی" () در آن نیست و خانمان آگاهی - اما قابل سکونت بنام بود؟ به من گفت که نوشته هایم آنکه از ما می رسد در هر یک مایه جوانی هستند. نوشته هایم، عشق و یاس و سکوت و مرگ و..... چنین نوز نگرانی از من اندوه ساخته که چنین درمان درد هاید. راست باید - دیگران را مسئول کرد ای خود میدانم. توده ای که چه حرفی سفره ای! نازمان که انسان وجود دارد توده ای نمیتواند وجود خارجی داشته باشد. نهایی؟ نهایی دیگر چیست؟! چگونه

صمیمانه و وفادارانه به آنها عشق می ورزید. او را خطر نان تر آرد - یافتند که به او حیلت زمین نه است. حتی جنازه اش نیز برای دینچنان خفیه بود و بناچار آنرا به محلی نیز از آرامگاه عمومی شهر - در از چشم خلس انتقال دادند تا شاید بتوانند لحظه از خطری که وجود سعید و سعیدها برای ما است حیات شکنند و سیاه شان ایمانم کنند در امان باشند. اما زهر خیال باطل! سعید و سعیدها آن شعله های پاک ایمان، فداکاری و وفاداری به زخمگشان سر امر جهانند کسی میزند تا روشنگر و گرمی بخش راه پریج و خیم مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیسم باشند. سعید و سعیدها می سوزند تا خاکششان دره عشق بین امپریالیسم و سوسیالیسم را بزرگند. "سرگشان سیاه دیگری است تا خونشان پرچم سرخ کارگران باشد" در انقلاب روشن فردا!

می شود چشم بر این واقعیت بست که در هر لحظه میباید نه انسان در هر گوشه جهان برای بنا کردن جهانی نویسن میسر است - جهانس هماری از عالم و امتداد و معنوی از عدالت - برای آزادی و سوسیالیسم - بسا من از رفیق کشت او سرگ را به زانوس در می آورند. و از من می پرسیدند که آیا هنوز خود را تنها می گری در میان "صفرها" می می کشم؟
 گمانش جوان پیکر بر کاه به آید اندیشه های من می نشست و همه آنچه را بنامند بودم بران می کرد. و صمیمانه به من می آموختند که تنها یک امید، یک نیروی یک پایان بر همه ناپسا مانپها و ناپسا مانپها یک راه برای رهایی از این متعلق سرکشتگی و تم وجود دارد: شناختن، ایمان آوردن و همگامی با نیروی لایزال توده ها!
 و اینست..... پیکر نیران توده را در پیش چشم من است. در نشان همه آنها و همه چیزهای که سعید



بک خاطره از رفیق سلطانیور در شبهای شعر

xalavat.com کانون نویسندگان

برای اولین بار رفیق سعید را بتاریخ مهر ماه ۱۳۵۱ در محبتخانه شبهای شعر کانون نویسنده گان ایران دیدیم . ساللی که رژیم محمد رضا شاه ریس نشرهای "حضور بشر" دارنتر از یکطرفه و مبارزات روز انروز خاندنهای ایران از طرف دیگر بناه اربغرزاری شبهای شعر را تحمل کرد . خیر آن را در روزنامه ها خواندیم و پسو صبرانه در انتظار قرار رسیدن این شبها بودیم . تا اینکه زمان فرا رسید و شبهای شعر شروع شدند . از همان آغاز حضور رفیق سعید جهت خواندن شعر در همه بی تابی ایجاد کرده بود چرا که حالها قبل از آن نام سعید برای همه شناخته شده بود . روزهای نخست میتینگ جمعیت زیادی شرکت نمایی کرد . خانها سخنونها هم بطور خیلی سرپونیده ادای مطلب می کردند . بلاخره نویسنده قرارمید که سوبایستی سعید شعرهای آنتین خود را بخواند . در نزدیک ترین سخنرانی قرار داشتیم که به ناگهان سعید را

بیا دند ان های خشم پسر میاریم!
ای شاعر جوان
داماد عروسی خونین دل ایران
برآین به بشاواد انغشخ خود در
آورد و است
وانگشتریت را پسر دست های زمین
نشانده باست
تا خاود انسه بمانند این بیجان
بیجان با سازمان عشو
یا سازمان رهائی انسان!
عروسی خونیت مبارک باد ، مرد عشق ،
سرد عاشقن ایران!
آسان نمی توانند قلبهزاران را ،
قلب شهر فخر پریشان را
در قلب تو تیسر باران کشته
عقاب جوان و عقاب شهنش خلق
خلق به شو سلام میکند!
گفرداد وحسن و بهروز به شو سلام میکند!
خلیجهمیشه ترا صدا میکند ،
همیشه و همیشه ترا می زاید
و مثل گل همیشه بهار در باغچه می کارد .

چای میوایسیم

بیا بمان را بشکنند

سینه خیز میروسیم

ما میروسیم ، از راه نمی مانیم

دم به دم بجه می زائیم ، شورا می زائیم

چرا که زنده گویا دوست داریم

نام تو یگ واقعیت است

سعید ، شاعر ایران

سعیده شاعر فدای خلق

نام تو واقعیت تاریخ زحمت و نیاز است

و خون تو نشت میکند

حسی از بلندترین و سخت ترین دیوارهای ترس

تو می سانی چنان که فریاد ناظم و پرست

فریاد خسرو و فریاد فرخی

همواره زنده است

می بین تو تمام زمین است و سرگورنو

تمامی بیداری زمین می گوید

چرا که پشتوانه زیبای حقیقت عشق بوده ای

شماره آواز خون بودی

آنتفشان پسر غرور و خشم بودی

شعر همیشه انقلاب ایران بودی

رفیق سعید تو می مانی!



ما بسیاریم ، بسیار و سحر

بیاید ارمی ایستیم و می گوئیم نه به این

رهزنان خلیق

بیاید ارمی ایستیم و می گوئیم آری ، به

سازمان رهائی انسان!

از در براندگان ، از درجه می آئیم

از پنجره به گوله بشدندمان ،

از زیر زمین می آئیم

آنتفشان می شویم و کوه را می خناییم

تغییر می دهیم

ما بسیاریم ، چرا که ماتامی انسانیم ،

ما خلیقیم و بشو سلام می کنیم که از مایی

از همیشه مانی

ما بی شماریم و مثل پسرچ های گل

در باد های تغییر می روئیم

و می روئیم

مایی شماریم و هر حد دشمن را بپرند

سرور می خوانیم

زبانمان را بپرند

دیدیم که با گل و شلوار مشکی و پیراهن سفید و جبهه های لاغرانه ام ، پشت میز سخنرانی قرار گرفت . شمعنداد شرکت کنندگان در آن شب به ده برادر شبهای فصل می رسید . مونس که حصار سعید را ندیده به یکبار و موج گی زدنبا و سوت بدون توقف مدت چند دقیقه شروع ندندا اینکه با تقاضای سعید و گفتن این جمله که " بگذرید از طریق کلام ما هم در اورتیا باشتیم " همه ساکت شدند . اچا قرار گرفتن پشت میکروفون بدون بازی با کلمات و بی پرده با صدای رسای خود صحبت از شکوه در زندانها کرده و خواهان آزادی تمامی زندانها می ساختی شد . در طول سخنرانی او و خواندن اشعارش بارها کف زدنهای حضار موب اندام کاردهها سیخ کرده بود . بپیر حال رفیق سعید بعد از خواندن اشعار خود کجا کجا از خشم و نفرت روی به رژیم و امپریالیسم بود ، از پشت میز سخنرانی پائین آمد . من که در کنار تریبون قرار داشتم به ناگهسان شاهد حلقه های نویسنده گانی "! به سعید ندیم که رنگ از صورتشان پریده بود و مدام به سعید می گفتند که تو بسرای ما دره سر!! ای معاد نردی منجمله " به آرزین " . ولی سعید که گوشش به این حرفها بد هکار نبود با رویت کردن سیگار خود به کنار دیوار رفته و در آنجا نشست . حال پس گذشت سالها از آن شب امروز برای من روشن شده است که تمامی آن بزرگانسی که به سعید پسرخان می کردند متعلق به حزب بوده بودند و الان



xalvat.com

بقیه از صفحه ۱۲

دیگر از عمل آنها دچار حیرت و تعجب نمی شوم
چرا که سالها قبل از این خرافان ، حزبشان
اعلام کرده بسودا که :

(آریا سرنسگونی سلطنت استیداری نگاه
حتما بیاید با برانداختن سلطنت بطور کلی
همراه بآئند؟ بنظر مانده . دنیا مهرماه ۵۳)





اتحاد مبارزه، پیروزی



فقره دانشجویان هواداران پیش بر زمینهای ملی خلقی ایران در اروپا و آمریکا

نمودن همان تصویر با بسم جهانی
تسکین دهنی امیر و بسم امیریکا
و پایگاه داخلی

۱۴ صفحه

شنبه ۲ ژانویه ۲۰۰۷
۱۲ دی ۱۳۸۵

سال اول شماره ۱



چرا جهان؟

در صفحه ۱

پیام هواداران سازمان

در فرانسه

به کانون نویسندگان

در صفحه ۱۲

در این شماره

باغبان جنتی در انجمنی

«جهان گوشت» یک شعر

پیام کانون نویسندگان به کشته

سعید سلطانپور

گزارشیه استن خاطره رفیق جوان کارکن

«دو غیر به نقل از» کور

رقص و هم میهنان مبارز!

بهر که انتقاد خود فرحاً خلقی درباره طیار
کشته، جوی صبا آنگین تلاش برای تدارک هوا سرد و
سبباً اظاً - رقصه اظاً به - برای روز جهانی
مستقیمه میهن است.

کلت و تنوعی یا روشی همگانی خلق

در صفحه ۱۱



برگزاری جلسات بحث از سوی کمیته سلطانپور

در صفحه ۱۱

اعتصاب غذای ۹ روزه ۱۱۴ تن از هواداران سازمان

در ایتالیا

بدنیال این اعتصاب غذا
گسترده و خواهشان اعتزام جهانی به ایران شده است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق



xalvat.com

جهان کمونیست

شعری از فدائی شهید سعید سلطانیور



چرا جهان؟

فدائی خلق جهانگیر قلعه میانه آب (جهان) کارگر پیشروئی که سال گذشته به هنگام بزرگداشت سالگرد قیام و رستاخیز سیاهل توسط عوامل رژیم جمهوری اسلامی بوده و به طرز وحشیانه ای شهید شده و مظهر قاطعیت و بیگیری طبقه کارگر ایران بود آنچه او گذاشت از هر نظر نمایانگر سیمای رهبری است که عوام فریبانه خود را "حامی زحمتکشان و رنجبران" میخواند.

رفیق سلطانیور که خود در راه "جهان" ها همه پیشیا آنها برای جهان آینده زست و زمزمه و جان سپرد پس از شهادت رفیق "جهان" تمام توان هنریش را در سروده ای پر صلابت و بگاریت گذاشت شاید بتوان آن را بعنوان درخشانترین شعر از مجموعه اشعار وی دانست. در پهنه پهنه این شعر صحنه های تلخ با شکوه انسان بهرای ساختن تاریخ و جهان آینده و عمق دون صفی آنان که به گذشته تعلق دارند و یا آنانکه رویای توقف حرکت تاریخ را دارند تصویر شده است.

هم از اینرو تشابه بسیار بین زندگی و مرگ رفیق "جهان" و رفیق "سعید" میتوان یافت. یکی در سنگر کار و تلاش و پیش و دیگری در جبهه رنج و دانش و زجره در راه جهان آینده جان باختند تا در قامت "جهان" و "جهان" ها زنده مانند. با گزینش نام "جهان" برای نشریه خود اسطور مرگ و زندگی رفیق جهان و هزاران هزار مبارزی را که هر روز در کوشه ای از جهان، قلشان در راه آرمان طبقه کارگر و رهائی انسان از طغیان میانه اوج می نیهم.

کسوله ای در دهان
کسوله ای در چشم
در تکه های بیخ
در سردخانه یزتک قانونی
دو شعله منجمه خون می تابند
شعله ای در دهان
شعله ای در چشم
در میتینگ هفتد هم بهمن
در انبوه هواداران و مردم
در میان پلاکاردها و شمارها
در کوشش تفنگه اران جمهوری و گله های پاسدار و اوصاش
در قرق چماق و زنجیر و "نانجو"
در صدهای شلیک های ترسو
در شام های جنون
در کور سوی ستاره های حلبی و سر نیزه ها
در قار قار کلافهای نقیض و لاشخوران سرکوب
در میتینگ هفتد هم بهمن
در میتینگ سرخ قیام
در میتینگ سرخ سیاهل
و خورشید شنبلیله فریاد
در پلنگها و لیبهای "جهان" می درخشند
خورشیدی در دهان
خورشیدی در چشم
"جهان" کمونیست
"جهان" امروز و
"جهان" آینده

"جهان" کارگسران
"جهان" "جهان" جهان
"جهان" "یشک
"جهان" "داس
"جهان" "پرچم سرخ
"جهان" "کمونیست
"جهان" "جهنده میتینگ
جهنده از میدان "شوش"
تا میدان قرق
- میدان آزادی -
جهنده از قرق آزادی
تا میدان انقلاب
جهنده از فرار خود روهای گشتار و سر نیزه های زخم
جهنده از فرار کمانه شلیک ها
جهنده از بن بست ها و سام ها
تا خیابان پرچم
- خیابان گشتی و گلوله و خون
"جهان" "جهنده کمونیست
"جهان" "انقلاب
در هوای خفه جمهوری
با پلک هائی از چخماق
لب هائی از چخماق
آذر خشی در دهان
آذر خشی در چشم
"گوشه گران
بنشن گران
بیکاری و
حسرت نمان
بیا، بیا
زحمتکشان





ساعت ده و نیم
در خیابان کارگر
زخم رقیسی را می بست
در خانه مردم
و در عیاشی گشتی و آزیم
رقیسی را
با گلوله ای در گونه
بر دوش میبرد
در کوجه های "خوش"
فردائی در دهان
فردائی در چشم
هنوز کسانه های سرپ و
چتر کاز
در هوا و زمین بود
و "جهان" با گوی آشفته انبیا می خواند
" . . . مداوت ، مداوت
زحمتکسان

مبارزه
مقاومت ، مقاومت
انقلابی در دهان
انقلابی در چشم
"جهان" فدائی
"جهان" گسپای رهائی و عشق
گل های چهل و نه
گل های تا امروز
گل های همیشه
گل های جنگل و
گل های شهید
گل های فدائی
خرمن ، خرمن
از سیاهلک
تا قیام
خرمن ، خرمن
از قیام
تا امروز
"جهان" کمونیست
با بسته گل های سرخ "شوماج"

"جهان" کبوتر
کبوتری در دهان
کبوتری در چشم



xalvat.com



ساعت شش صبح
با بسته بیانیته ها
در میدان بسار
ساعت هشت و ده دقیقه
با آوازی شعاری و تراکت ها
در چاپخانه گمرک
ساعت نه با رفیقان "دفاع"
پشت چمن های "آزادی"
با داس بلند عشق و
پتک سنگین فریاد
پلنگی در دهان
پلنگی در چشم

بیا ، بیا
زحمتکسان
"جهان" شمارها
شمار زحمت
شمار رنج
گسوی منفجر آتش
صغره آشفتهای خون و غریب
گردان در آسمان مینیسک
کپکسای در دهان
کپکسای در چشم
زاره زحمت
در کوجه های گرمی و غبار
"جهان" کوچک دیروز
بیر آستانه انتظاران و
لیغند

بیر زانوی کار
در نوازش درشت دستهای زحمت
در دامن رنج
با سرانه های مادرانه و اشک
"جهان" بزرگ امروز
"جهان" پرچمدار
"جهان" سرخ
"جهان" میتینگ و مبارزه
"جهان" چرخنده و پیشرونده
"جهان" کارخانه
"جهان" کار
"جهان" دود و دبه و آتش
"جهان" سنگ و گدازه و حریق
آشفتهای در دهان
آشفتهای در چشم
"جهان" در میتینگ میکست
و برگ های اسلامی
بیر فراز میتینگ و
مردمان
از انگشتانش پیر میکشیدند
چیزیهای نغمه خوان کبوتر
در دریای نوظهور مشت ها و فریاد ها



نشریه دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران



در تکه های پیچ
*
پهلا کارها در چهارراه ها
بیاتیه ها در کارخانه ها و خیابانها
جهان کمونیت

در دستها
بر دیوارها
جهان کمونیت
xalvat.com

در تراکتها
در هوا

در مدرسه ها
در خانه

در شبها
در چشمها
در دهانها

آتشزنه های هوادار
در جنگل خشم زحمتکشان
و زحمتکشان کرد اگر در پلاکاردها
کسار بیاتیه ها
و هوای میتینگ

هوای فدائی
که در میهن مبارزه میکند
با صدای درخشان *جهان*
*... مداومت و مداومت
زحمتکشان
مبارزه

مقاومت و مقاومت*

*
در میان پیلا کارها و شمارها
انقلاب

با پیشانی شکسته و خونچکان
نیخوانند
با صدای درخشان *جهان* و
روخانه ها

ورفتگان *جهان*
جهان کمونیستتر
بی سرایند و
بی سرایند

با دسته گل هائی از خون
بر فراز میتینگ تاریخ

دسته گلی در دهان
دسته گلی در چشم

*
پنجه بکسها و جاقوها
شاهها و سرفریهها
آ... آ

جهان مجروح
جهان خونچکان
در غم و روغون آلود جمهوری

فدائیها و چکمهها
شلاق و اساس و زخم
آ... آ

جهان تکبیه نکن
جهان شکست ناپذیر

جهان کمونیت
با دو قفل بسته خون
در تکبیه گاه

قلبی در دهان
قلبی در چشم



دستبند جمهوری بر دست
چکمه جمهوری بر سینه
دست جمهوری

در فک های خونین *جهان*
گنبد کهنه گنبد
در کام

گنبد کهنه تنگ
بر پلک

گسوله ای در دهان
گسوله ای در چشم

*
در سردخانه پزنگ قانونی
شده جنایت جمهوری



پاریس

برگزاری شبهای بحث و گفتگو از سوی
"کمیته سلطانیپور"

در تاریخ ۲۱ و ۲۲ دسامبر، دو شب بحث و گفتگو پیرامون مسائل ایران به دعوت کمیته سعید سلطانپور به زبان فرانسوی برگزار گردید. در شب اول، هم‌ا ناطق ناصر پاکدامن و منوچهر هزارخانی و نمایندگان انجمنهای هوادار سازمانهای چریکهای فدایی خلق ایران، مجاهدین خلق ایران، بیگار، کومه و چریکهای فدایی شرکت داشتند. همچنین وکیل مرفی الجزائیزی علی مشلی و از سوی "کمیته بین المللی علیه اختناق و برای دگرگونی در ایران" و خانم میشل بویلا و وکیل فرانسوی که در زمان شاه نیز همواره علیه دیکتاتوری و خفقان مبارزه کرده است شرکت داشتند.

در این شب عمدتاً حول اختناق و متدهای مناسب انشای رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در خارج کشور بحث شد و از سوی انجمن دانشجویان هوادار سازمان، پیامی به کانون نویسندگان داده شد و از اعضای کانون خواسته شد تا برای انشای عوامفریب های رژیم و جنایاتش خواهان تشکیل "هیئت مرکب از نمایندگان جنبش های آزادیبخش که در حریف مورد تأکید رژیم سیاستمدار برای رفتن به ایران بررسی وضع دادگاهها و زندانها در ایران شوند."

(متن کامل پیام در این شماره چاپ شده است)
در شب دوم علاوه بر آقایان پاکدامن و هزارخانی و خانم ناطق، آلن شنال نماینده حزب سوسیالیست و فیلیپ فلاندر روزنامه نگار فرانسوی شرکت داشتند. در این شب از سوی آقای هزارخانی، در مورد اختناق و سانسور و از سوی آقای پاکدامن در مورد وضع اقتصاد ایران مطالبی عنوان شد. خانم ناطق پیرامون جنبش دگرگونی زنان ایران توضیحاتی دادند و از سوی سایر شرکت کنندگان مسائلی چندی طرح شد. در خانه نمایندگان کمیته سعید سلطانپور که به هنگام دستگیری رفیق سلطانپور برای آزادی او تشکیل شده بود و متشکل از عده ای از افراد شرقی فرانسوی می باشد، با تشکر از حضار و شرکت کنندگان در مباحث و اظهار امیدواری کردند که بکلیت سایر بقیه در صفحه ۱۶



برگزاری جلسات بحث از سوی کمیته سلطانپور

پاریس - برگزاری بقیه از صفحه ۱۱
کمیته های مبارزه علیه اختناق در ایران و با همکاری همه نیروهای شرقی ایرانی و خارجی در آینده های نزدیک فعالیتهای خود را گسترش داده و هر چه بیشتر و وسیعتر جنایات رژیم جمهوری اسلامی را در پیشگاه افکار عمومی افشا نمایند.

هوادار سازمان جریکهای فدایی خلق ایران

شنبه ۲ ژانویه ۱۹۸۲

سال اول - شماره ۱ - صفحه ۹

نشریه دانشجویان هوادار سازمان جریکهای فدایی خلق ایران

پیام کانون نویسندگان ایران به
"کمیته سعید سلطانپور"

این نخستین بار نیست که کانون نویسندگان ایران با کمیته سعید سلطانپور آشنا میشود. ما از بدو تأسیس با این کمیته که فعالانه و پیگیرانه به مبارزه علیه اختناق و به دفاع از حقوق دموکراتیک خلقهای مستبدیده برخاسته است و در ارتقاء طرز گرفتن و با ارسال نامه و اعلامیهها و بیانیهها - های کانون، کمیته را در جریان فعالیتهای خود گذاشتیم.

کانون نویسندگان ایران خوشوقت است که کمیته‌ای که هدف و محور فعالیتهای خود را مبارزه علیه اختناق قرار داده است، بنام و به یاد سعید سلطانپور شاعر، نویسنده و کارگردان شهید برپا شد که از اعضای برجسته کانون ما و عضو هیئت مدیران بود. مبارزه دلاورانه و پر شور او در میان ما و علیه نظام سرکوبگر به دور از هرگونه گروه‌گرایی، نویسندگان مختلف العقیده کانون ما را بر آن داشت که برای نخستین بار در تاریخ یک کانون دموکراتیک و هنگامیکه سعید در زندان بود، با بیشترین رأی برای بار دوم و غیابا او را به عضویت هیئت مدیران برگزیدند. در این رهگذر برای ما سعید درخشانترین ظهور و نمونه نویسنده متعددی بود که پای آنچه گفت برداشته ایستاد. برای مثال در یکی از آخرین جلسات ما که بنام هیئت دفاع از آزادیها بنامه بزرگترین دستاورد انقلاب برپا شد، سعید بعنوان آخرین سخنران اعلام داشت: آری ما همه آزاد خواهیم، ما همسپه آزادی هستیم، ما همه آزادی را برای آگاهی، تشنگی و سازماندهی، طبقات محروم و زخمکش ضروری و حیاتی میدانیم. اما امروز دیگر این آزادیها را که دست آورد انقلاب خونین ما بود، نمیتوان بسا پند و موعظه و انتقاد باز پس گرفت، زیرا رژیم سرکوبگر آزادی را به ضرب چوب و چماق و سلاح از ما سلب کرده است. امروز بپای آزادی خون ما دست پس بیاوریم.

کانون نویسندگان ایران نیز که در مبارزه علیه

بقیه در صفحه ۹ xalvat.com

بقیه از صفحه ۱۶
امپریالیسم و ارتجاع از پرورش و تشنه و سلحشور مزدوران رژیم در امان نماند. تعدادی از اعضای در زندان و باقی مخفیانه بسر میبرد، بنا بر منطبق هستی، خود که دفاع از آزادی اندیشه، بیان و اجتماعات است در چهارچوب اسامه خود علیه اختناق حاکم بپا خاسته است. در این پیکار، کانون ما در پیام مورخ ۲۰ / ۱ / ۶۰ و خطاب به "روشنفکران، هنرمندان، معتمدان و - آزادخواهان جهان" اهل قلم و اندیشه را به همبستگی و اتحاد فرا میخواند، چرا که امروز: "در برابر خون و خودکامگی و دروغ و برای آزادی و استقلال است که مردم مبارز کشور ما قربانان با خاسته اند... جنبش انقلابی ایران مرحله تعیین کننده‌ای از تکامل خود رسیده است... در چنین شرایطی است که کانون نویسندگان ایران - وظیفه خود میداند که بار دیگر نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران ترقیخواه و مبارز جهان را مخاطب قرار دهد. آنچه در ایران مورد تجاوز قرار میگیرد نه تنها دستاورد های بزرگ مردم ایران در انقلاب بلکه همه ارزشهای انسانی است. یعنی دستاورد قرنهای مبارزه همه آزادخواهان و ترقیخواهان جهان در همه اعمار و قرون است که دفاع از آنها وظیفه همه آزادخواهان جهان میباشد. از نظر کانون نویسندگان ایران سکوت و خاموشی در برابر آنچه در ایران میگردد، زیرا با نهادن همه آرمانهای دموکراتیک و انساندوستانه همه آزادخواهان و همه اهل هنر و اندیشه است. افتشای چهره‌گریه واقعیت‌گسوسی ایران نه تنها دفاع از هستی و حیات مبارزان و - روشنفکران ایران است، بلکه کوششی است در توهین زدائی توده‌های محروم جهان و اعتلا بخشیدن به مبارزات ایشان در راه آزادی و استقلال، سکوت امروز ما یعنی پذیرش این واقعیت که آنچه امروز در ایران میگردد میتواند هر لحظه هرکجا تکرار شود. تا کانون و بارها همبستگی اهل اندیشه و هنر در - مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم متحد بدو در سراسر جهان و از جمله ایران نقش اساسی بازی کرده است."

کانون نویسندگان ایران که جنبش انقلابی مردم به با خاسته ایران را به راه آزادی و استقلال، گنجه - ای از جنبشهای رهائیبخش جهانی بر می شمارد، در اینجا بار دیگر پشتیبانی و همبستگی خود را با - روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان شعبه و مبارز سراسر جهان اعلام میدارد و بپسرای کمیته سعید سلطانپور که در دعوت از همه نیروها برای اتحاد عمل علیه اختناق و در دفاع از حقوق خلقها گام اساسی را برداشته است، آرزوی پیروزی دارد.

زنده باد آزادی

مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر استبداد

بایدار با د همبستگی جهانی خلق‌های

تحت ستم